

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال یازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۹۹

صفحات ۱۷۵-۱۹۸

بررسی تطبیقی مضامین عرفانی سوره یوسف^(ع)

در تفسیر خواجه عبدالله انصاری و تفسیر صفی‌علیشاه

مریم‌السادات صفی^۱

حسین آذرپیوند^۲

محمد سلامتیان^۳

چکیده

از نخستین سده‌های اسلامی، عرفان به صورت یکی از ارکان معرفت در کردار و نوشتار بسیاری از فرهیختگان مسلمان، راه یافت. مفسران قرآن کریم از جمله کسانی بودند که از این دریای معرفت در تفسیر آیات قرآن بهره گرفتند. خواجه عبدالله انصاری، عارف قرن پنجم هجری، در نشر مسجع خویش و در قالب مناجات، علاوه بر طرح مضامین عرفانی و سیر و سلوک عملی، مسائل اخلاقی و تعلیمی را نیز به اشاره بیان می‌کند. در قرن سیزدهم هجری نیز عارفی شیعی به نام «صفی‌علیشاه» تفسیری منظوم از قرآن نگاشته و در آن مضامین عرفانی را در قالب سیر و سلوک عملی بیان کرده و گاهی نیز به این مضامین، رنگ فلسفی داده است. آمیخته شدن حکمت و عرفان و نزدیک شدن عقل و دل در این تفسیر منظوم به خوبی مشاهده می‌شود. سوره یوسف^(ع) یکی از بسترهای مهم بیان مضامین عرفانی قرآن است. نگارنده در مقاله پیش رو، با تکیه بر این سؤال اساسی که میزان اشتراک و افتراق دیدگاه‌های عرفانی سده پنجم و سیزدهم هجری در تفسیر آیات شریف قرآن تا چه اندازه است، به بررسی تطبیقی مضامین عرفانی سوره یوسف^(ع) در دو تفسیر یادشده پرداخته است؛ تفاسیری با ویژگی‌های متفاوت که مربوط به دو دوره مختلف از عرفان اسلامی است.

واژگان کلیدی: سوره یوسف، مطالعه تطبیقی، مضامین عرفانی، خواجه عبدالله انصاری، صفی‌علیشاه.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

sohofi@iaukashan.ac.ir

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. (نویسنده مسئول).

h.azarpeyvand@iaukashan.ac.ir

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

m.salamatian@iaukashan.ac.ir

تاریخ پذیرش

۹۹/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت

۹۹/۴/۲۸

۱- مقدمه

سوره یوسف^(ع) دوازدهمین سوره قرآن کریم و مکی است.^۱ تمام آیاتش جز چند آیه آخر، فرازهای حساسی از سرگذشت حضرت یوسف^(ع) است. از مجموع ۲۷ مرتبه‌ای که نام یوسف^(ع) در قرآن آمده، ۲۵ بار آن در همین سوره است. «این سوره به دلیل شرح داستان یک زندگی، محتوای پیوسته‌ای دارد. بیان قرآن در این گزارش تاریخی-اخلاقی، فشرده و عمیق و مهیج است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۹، ۲۹۲) خداوند، داستان یوسف^(ع) را با هدف ابلاغ پیامی تعلیمی به آخرین فرستاده خود وحی نمود که در جمع سوره‌های قرآن کریم جای گرفت و از آن به احسن القصص تعبیر گردید.

«این داستان، یک رویداد مهم تاریخی عصر باستان است که جنبه‌های اخلاقی ارزشمندی دارد. قدیمی‌ترین متن مذهبی که این داستان را بازگفته، تورات است. متأسفانه این داستان جذاب و عبرت‌آموز در طول زمان از جانب بعضی قصه‌پردازان به داستانی عاشقانه مبدل شده است.» (مستقیمی، ۱۳۹۴: ۱۴ و ۱۵) از آنجا که سوره یوسف^(ع) جلوه‌گاه عبودیت، عشق، تسلیم، رضا، هجران، وصل و... است، تفسیر آن از سوی برخی مفسران، رنگ عرفانی به خود گرفته و عرصه ابراز نظر عارفان و سالکان شده است.

۱-۱- اهداف و پرسش‌های پژوهش

نویسندگان این مقاله بر آن هستند تا تفسیر عرفانی سوره یوسف^(ع) را از دیدگاه دو عارف بزرگ مقایسه کرده و تأثیر تفاوت اندیشه‌ها را در دو دوره عرفانی متفاوت بازگو نمایند. در ابتدای پژوهش این مسئله به ذهن می‌آید که عرفا از کدام آیات در سوره یوسف، مفاهیم عرفانی را دریافت کرده و از آن، چه برداشتی نموده‌اند؟ آیا برداشت عرفانی آنان از آیات، یکسان است؟ یا از آیاتی یکسان، برداشت‌های متفاوت داشته‌اند؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

لازم به ذکر است که در این زمینه به شکل تطبیقی بین دو تفسیر یاد شده پژوهشی صورت نگرفته؛ اما به طور جداگانه آیات این سوره مورد توجه عارفان قرار گرفته و

تأویل‌ها و تفسیرهای متفاوتی از آن شده است؛ از جمله در آثار زیر، این تبیین عرفانی را می‌بینیم:

در آثار ادبی متقدم فارسی، تفسیری با گرایش عرفانی از سوره یوسف به نام «الستین الجامع للطائف البساطین» تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن زید طوسی در دست است که به اختصار «قصه یوسف» نامیده شده است. از احوال مؤلف و زمان حیات وی، اطلاعی در دست نیست. دکتر معین در معرفی نسخه خطی این کتاب با برشمردن نکته‌های دستوری و اختصاصات کتابتی که در آن نسخه از جهتی ویژه و قابل ملاحظه است، آن را از تألیفات سده ششم هجری دانسته است. نوع پرداخت کتاب و روش تنظیم آن نیز با کتاب کشف الاسرار و عده الأبرار، ابوالفضل رشیدالدین میدی، مشهور به تفسیر خواجه عبدالله انصاری که به سال ۵۲۰ هجری قمری نوشته شده، همانندی بسیار دارد. «الستین» تفسیری صوفیانه، با نثری روان و شیوا و به رنگی عرفانی نگاشته شده است. (احمد بن محمد بن زید الطوسی، ۱۳۸۲: ۹ و ۱۰)

کشف الارواح (تفسیر عرفانی سوره یوسف) از جمال الدین محمد جمالی اردستانی با مقدمه طاهره خوشحال دستجردی. این تفسیر در قرن نهم هجری به نگارش درآمده و آمیخته‌ای از نظم و نثر است. روش تفسیر در آن ذوقی و تأویلی است. بخشی از تفسیر آیات، برداشت‌های عرفانی مفسر و بخشی از آنها برگرفته از تفاسیر گذشته است؛ برای مثال نگاه این تفسیر به عشق زلیخا نگاهی مثبت است و آن را عشق عرفانی می‌نامد.

۲- بحث اصلی

۲-۱- معرفی دو مفسر

۲-۱-۱- خواجه عبدالله انصاری

عبداله بن محمد انصاری هروی، زاده سال ۳۹۶ ه.ق است. در جوانی به کسب علم پرداخت و در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب شهرت یافت. تفسیر عرفانی قرآن، از آثار گرانبهای خواجه عبدالله است که امروزه متن کاملش در دست نیست و تنها به یاری

بعضی مآخذ، به قسمتی از مطالب آن می‌توان دست یافت. مهم‌ترین اثری که بخشی از مباحث این اثر را در خود محفوظ داشته، تفسیر کشف الاسرار و عدّه‌الابرار، ابوالفضل رشید الدین میبدی، عارف و مفسر بزرگ اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است. «وی در تألیف کتاب خود در حقیقت به شرح کتاب خواجه عبدالله انصاری در تفسیر قرآن نظر داشته است؛ یعنی همان کتاب تفسیری که سیوطی بدان اشاره کرده است.» (صفه‌ا، ۱۳۶۹: ج ۲، ۹۳۰)

۲-۱-۲- صفی‌علیشاه

میرزا حسن اصفهانی، معروف به صفی‌علیشاه، از مشایخ صوفیه و عارفی شیعی مذهب است. «وی به سال ۱۲۵۱ ق. در اصفهان، زاده شد و در جوانی به تصوف گرایش یافت و در کرمان به جرگهٔ مریدان «منور علیشاه» پیوست و از وی لقب صفی‌علیشاه گرفت.» (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۱۳۱۶) از صفی‌علیشاه چندین اثر عرفانی به جای مانده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها تفسیری منظوم از قرآن کریم است.

۲-۲- بررسی مضامین مشترک عرفانی در دو تفسیر

۲-۲-۱- عشق

به عقیدهٔ اهل تصوف، هیچ چیز مانند عشق نمی‌تواند بنده را تهذیب و تربیت کند و به کمال واقعی برساند.

۲-۱-۲- در تفسیرخواجه عبدالله انصاری

مضمون عشق در تفسیرخواجه عبدالله انصاری به گونه‌های زیر طرح شده است:

۲-۱-۱-۲- عشق و معرفت

خواجه عبدالله انصاری در ابتدای سورهٔ یوسف در ذیل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» عاشقانه و مناجات‌گونه خدای خویش را می‌ستاید و در این حالت، اوصاف کریمانه و مهربانانهٔ پروردگار را با تکیه بر صفت رحمانیت و رحیمیت حق برمی‌شمارد و عشق و معرفت بی‌انتهای عاشق بی‌قرار مشتاق و دور افتاده از اصل خویش را نسبت به معشوق بیان می‌کند. (انصاری، ۱۳۹۳: ج ۱، ۴۷۱)

«آشنا» در معنای کسی که به مرحله معرفت رسیده، «عارف» در معنای عاشق، «مرید» در معنای مطیع، «غریب» در معنای تنها و دور افتاده از اصل خویش و «واجد» در معنای کسی است که از شوق دیدار به وجد آمده است.

۲-۲-۱-۱-۲-۲-۲- عشق و طلب

«ارْجِعُوا إِلَىٰ أٰبِئِكُمْ...» (یوسف/۸۱) پیر طریقت در ذیل آیه بالا که خداوند می‌فرماید: یوسف به برادران گفت: بروید به پدرتان بگویید که بنیامین دزدی کرد و وی را نزد خویش نگه داشت تا غم دوری پدر را با برادر تنی‌اش آرامش دهد، می‌گوید: وقتی یعقوب به یاد یوسف می‌افتد، غمگین می‌شود و آن زمان که یوسف به یاد یعقوب می‌افتد، چون در کنار بنیامین است شاد می‌شود. وقتی یعقوب این‌گونه از یاد یوسف، غمگین است، او را سرزنش می‌کنند؛ پس عاشق فقط باید در غم دوری از معشوق واقعی، یعنی خداوند حسرت بخورد و اشک بریزد و اشک ریختن در فراق غیر خدا جایز نیست و به نتیجه نمی‌رسد. بنابراین زمانی که یعقوب فقط به یاد معشوق واقعی بود، خداوند یوسف را به یاد او آورد و زمینه دیدار را برایش مهیا کرد. در انتها خواجه عبدالله با خدا راز و نیاز می‌کند و به یاد دوری از معشوق واقعی می‌افتد، اشک می‌ریزد و طلب وصال می‌کند. (انصاری، ۱۳۹۳: ج ۱، ۴۹۴)

۲-۲-۱-۱-۲-۲-۳- عشق و بندگی

در تفسیر آیه «وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ...» (یوسف/۱۰۰) خواجه عبدالله، صحبت و همنشینی با معشوق را بر تعظیم و بندگی کردن برای معشوق ترجیح می‌دهد. او معتقد است کسانی که بندگی می‌کنند، در بهشت مقیم می‌شوند و به پاداش محدود خود می‌رسند و کسانی که به معرفت و مصاحبت برسند، از مقربان درگاه الهی می‌شوند. از دیدگاه عرفا عاشق واقعی فقط آرزوی وصال به معشوق و همنشینی با وی را دارد و در فکر رسیدن به بهشت و پاداش اخروی نیست و این موضوع در تفسیر عرفانی این آیه به روشنی دیده می‌شود. (انصاری، ۱۳۹۳: ج ۱، ۴۹۸)

۲-۲-۱-۲-۲ در تفسیر صفی‌علیشاه

۲-۲-۱-۲-۲-۲ عشق و تجلی

«تجلی» در لغت به معنای آشکار شدن و جلوه کردن است و در اصطلاح عرفانی، عالم هستی، تجلی خداوند بر خویش است و این معنا را در حدیث قدسی «كنتُ كنزاً مخفياً...» (فیض کاشانی، ۱۳۴۲: ۳۳) به خوبی می‌توان دریافت. در تعریف تجلی باید گفت: «تجلی، شکل‌گیری مقدمات ظهور انسان، یعنی ظهور مراتب مختلف موجودات، مستلزم آن است که وجود یگانه مطلق از طریق تجلی، تنزل و تعین یابد و از اجمال به تفصیل گراید.» (دادبه، ۱۳۹۳، دایرة المعارف بزرگ اسلامی)

صفی‌علیشاه در ابتدای سوره یوسف، مقدمه‌ای عرفانی در بیان عشق آورده است. وی تجلی عشق خداوند در آفرینش را این‌گونه بازگو می‌کند: اولین عشق، عشق خداوند بر ذات خود بود. خداوند روی زیبای خود را در آینه خود دید؛ ممکنات را به وجود آورد؛ سپس هر کدام از آفریده‌ها در مرتبه‌ای قرار گرفتند؛ آن‌گاه اشیا آفریده شدند و زمینه خلقت آدم فراهم شد. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۰)

حال لازم بود تا مظهري کامل در وجود آید که بتواند عشق را تحمل کند. کوه‌ها، آسمان‌ها و زمین از پذیرفتن آن سر باز زدند تا نوبت به انسان رسید و بر او واجب شد: «أَنَا عَرْضْنَا الْأَمَانَةَ...» (احزاب / ۷۲) ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس از برداشتن آن، سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان، آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود. آدم، محرم اسرار الهی بود. او چهره زیبای معشوقش را دیده و دیوانه‌ او بود و این عشق هم دیوانه‌ای می‌خواست که با خودش هم‌دیدگاه باشد؛ دیوانه‌ای که زیر بار رنج زیاد برود، سختی‌ها را تحمل کند و آن‌قدر به خاطر دوری از معشوق خود اشک بریزد که کوه‌ها را از جا بکند و خداوند، شرح این عشق را در داستان یوسف در قرآن آورده است. لازم است ذکر شود که این فراز از بیان عارفانه سوره یوسف، نگاهی نو و از جنس عرفان نظری است که در سخنان متقدمین، از جمله «خواجه عبدالله انصاری» دیده نمی‌شود؛ به تعبیری می‌توان گفت که خاص دوره پنجم عرفان اسلامی است.

۲-۲-۱-۲-۲- عشق و وصال

«الر...» (یوسف/۳-۱) نگاه عرفانی مفسر از همان آغاز سوره و در شرح حروف مقطعه آشکار می‌شود: صفی‌علیشاه در قالب شعر، مقصود پروردگار را از آوردن «الر» این‌گونه بیان می‌کند: «الف» الوهیت^۲، «لام» لزوم بندگی و «ر» راحتی بعد از وصال است؛ زیرا از نگاه عرفا، انسان عاشق فقط بندگی می‌کند تا اینکه به وصال معشوق می‌رسد. وی بعد از رسیدن به وصال، تمام رنج‌ها و سختی‌های مسیر از یادش می‌رود. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۰)

۲-۲-۱-۲-۲- عشق و استغنا^۳

الف) «قَالُوا يَا أَبَانَا...» (یوسف/۱۹-۱۷) صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی این آیات، ابتدا به مقام استغنا اشاره می‌کند. وی می‌گوید: آن‌گاه که برادران، پیراهن خونین یوسف را نزد پدر آوردند، وی با دیدن آن از هوش رفت؛ زیرا محبوب خود را از دست داده بود. یوسف، دل یعقوب بود و یعقوب هیچ‌کس جز او را نمی‌دید. آدمی که دل ندارد، همانند دیو و دد است؛ بر این اساس، انسان باید دنبال دلش باشد؛ یعنی دلی که مملو از عشق محبوب است و دنیا را رها کند؛ یعنی در مرحله استغنا قرار گیرد؛ مرحله‌ای که فقط محبوب خود را ببیند و به پیرامون خود، کاری نداشته باشد. صفی‌علیشاه معتقد است: عارف باید عشق را از یعقوب فرا گیرد؛ زیرا وی همواره فقط یوسف را در نظر داشت. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۵)

ب) «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ...» (یوسف/۴ و ۵): صفی‌علیشاه در تفسیر این آیات از بی‌خوابی و ناآرامی خود سخن می‌گوید و اعتراف می‌کند که به خاطر دوری از معشوق، خوابی ندارد که بخواهد به دنبال تعبیر آن باشد. سپس وی بر مفهوم عرفانی استغنا، یعنی بی‌نیازی از بندگان و نیازمند بودن به خداوند و نیز تسلیم بودن در برابر مشیت الهی و راضی و خشنود بودن بنده از خدا تأکید دارد. وی تأویل خاصی از این آیات دارد، او راهکار سیر و سلوک را به انسان نشان می‌دهد. یوسف را نمادی از عشق الهی می‌داند.

زاری‌های یعقوب را نماد زاری‌های انسان دور افتاده از اصل خویش و تنها راه وصال به معشوق را یعقوب‌وار زندگی کردن می‌داند؛ یعنی، تسلیم بودن در برابر خداوند و رضایت‌مندی کامل از آنچه خداوند برای بنده در نظر گرفته است که سرانجام، عشق الهی، جمالش را به انسان نشان می‌دهد. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۱)

۲-۲-۱-۲-۴- عشق و صبر

در آیات ۱۷ - ۱۹ صفی‌علیشاه، سخن یعقوب را به برادران می‌آورد که به آنها گفت: شما دروغ می‌گویید. شما را جهل و نادانی فرا گرفته است، من فقط صبر می‌کنم و به خدای یاری‌کننده روی می‌آورم. (همان: ۳۵۵) یعقوب هیچ‌کس جز یوسف را نمی‌دید؛ اینجاست که وی پس از عشق به مقام صبر و توکل رسید. بنده عاشق معتقد است که هرچه به وی می‌رسد، به مصلحت اوست؛ بنابراین، در مقابل تمام سختی‌ها، صبر پیشه می‌کند و این مقام توکل است که می‌توان گفت بالاتر از مقام تسلیم است.

۲-۲-۱-۲-۵- عشق و تزکیه دل

در ادامه تفسیر عرفانی آیات ۱۷ - ۱۹ سخن از برقراری محبت دیگری است. صفی‌علیشاه در این بخش می‌گوید: عزیز مصر که فرزندی نداشت، یوسف را از کاروانیان خرید و او را به همسرش زلیخا، هدیه کرد. زلیخا هم یوسف را عزیز داشت و در دلش جای داد؛ چرا که وقتی انسان کسی را قلباً دوست بدارد، فقط به او فکر می‌کند و همه چیز را برای او می‌خواهد. البته خداوند، این عزت را به یوسف داد که محبوب دل‌ها شود و در آینده، مردم مصر او را گرامی دارند و سخنش را بشنوند و بپذیرند. وی در ادامه تفسیر این آیات می‌گوید: حکمت خداوند بر این بود که سختی‌هایی در مسیر زندگی یوسف قرار گیرد و او با پشت سر گذاشتن آنها به کمال مطلوب برسد و برای مسئولیت الهی خویش مهیا گردد. سنتی که نزد اهل معنا واضح است؛ اما کسانی هستند که آن را درک نمی‌کنند. صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی این آیات، سالک را به جایگزین ساختن مهر محبوب در دل سفارش می‌کند و می‌گوید: ای انسان! همچون زلیخا محبوبت را در دل جای بده و دلت را

برای او آراسته کن؛ به بهترین شکلی او را پذیرا باش، با اشک دیده‌ات، مسیرش را پاک کن و دلت را از محرم و بیگانه حفظ کن؛ در حقیقت، دلت را برای رسیدن به معشوق، تزکیه کن. (همان: ۳۵۵)

۲-۲-۱-۲-۶- عشق پاک

الف) «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ...» (یوسف/۲۲ - ۲۳) صفی‌علیشاه در بیان تفسیر عرفانی این آیات به آلوده شدن عشق پاک زلیخا اشاره می‌کند و می‌گوید: چون مهر پاکی که در قلب زلیخا جای داشت، به عشقی بوالهوسانه آلوده شد، بدین جهت، عشقی منفور و مطرود گشت. مفسر عارف، همین تغییر حال را دست‌مایه قرار می‌دهد و برای روشن شدن نظر خود، مثال می‌آورد و می‌گوید: عشق واقعی، همچون آفتابی است که سنگ را می‌سوزاند؛ ولی اگر با هواهای نفسانی همراه شد، همانند برفی است که در تابستان، خیلی زود نابود می‌شود و باقی نمی‌ماند. عشق، غیرتی والا دارد و به هوای نفس، اجازه ورود نمی‌دهد و تا زمانی که هوای نفس در تو وجود دارد، عشق جانفزا از تو دور خواهد شد. آن زمان است که اگر روح بر قلب انسان استیلا یابد، او را به سوی خود جذب می‌کند. در غیر این صورت اگر روح نتواند بر قلب تسلط یابد، تمایل انسان به سوی نفس و تنزل خواهد بود. اگر انسان با نور عقل و چشم سر به طور دقیق و عمیق به مسائل بنگرد، حتماً تلوین^۴ در وجود وی از بین می‌رود و به یقین می‌رسد. صفی‌علیشاه، زلیخا را استعاره از نفس لوامه می‌داند که تمایل به قلب نیکخو دارد. وی می‌گوید: وقتی نفس لوامه در انسان آشکار می‌شود، قلب به مقام تلوین می‌رسد. (همان: ۳۵۶)

ب) صفی‌علیشاه، ذیل آیه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱ نیز ابتدا به دیدار یوسف و یعقوب و حال آن دو عاشق اشاره می‌کند و سپس با یادآوری عشق پاک آن دو می‌گوید: اگر با مرشد خود همراه شوی، او می‌تواند بعد از طی مرحله فقر، تو را به وصال معشوق برساند؛ به این شرط که او را رها نکنی تا از مستی (سکر^۵) به هوشیاری (صحو) برسی و به دیدار محبوب

دست یابی؛ اما این اتفاق تنها زمانی می‌افتد که تو تمام زندگی‌ات را برای وصال معشوق فدا کنی و از دست بدهی. (همان: ۳۷۴)

صفی‌علیشاه پس از این یادآوری به سالک، به بیان مراحل سیر و سلوک می‌پردازد؛ مرحله‌ای که برای رسیدن به آن لازم است عارف در کنار پیر و مرشد خود قرار گیرد و با همراهی و ارشاد او طی طریق کند. در ادامه، عشق زلیخا مطرح می‌شود. عشقی که مال، جوانی و زیبایی زلیخا را از وی گرفت؛ اما چون پاک نبود، نتیجه‌ای نداد؛ اما بعد از اینکه به خدا ایمان آورد و عشق واقعی در او زنده شد، به وصال معشوقش رسید. (همان: ۳۷۵)

۲-۲-۲- فنا

به اعتقاد عرفا، نفس انسان که مشتاق وصال به خداوند است، از راه محو هستی خود و فنا شدن در خداوند به این هدف می‌رسد.

۲-۲-۲-۱- در تفسیر خواجه عبدالله انصاری

۲-۲-۲-۱-۱- معرفت و فنا

در بیان «فنا» در تفسیر خواجه عبدالله انصاری ذیل آیه «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي...» (یوسف/۵۳) پیر طریقت ابتدا خود را بیچاره و درمانده می‌خواند؛ زیرا خودش را به تنهایی نمی‌نگرد؛ سپس به معرفت می‌رسد و در مرحله‌ی یکی شدن با معشوق دیگر خودش را نمی‌بیند؛ بلکه خدا را می‌بیند. اینجاست که اعتراف می‌کند قبلاً اشتباه می‌کرده و او بزرگوارترین است. در اینجا وی به مضمون عرفانی یکی شدن با خدا و خود را ندیدن و فقط خدا را دیدن اشاره می‌کند که همان مرحله «فنا فی الله و بقای بالله» است. این مرحله، نهایت حال خوب یک عارف است. در این لحظه است که دیگر هیچ چیزی از خداوند نمی‌خواهد و فقط دوست دارد این لحظه‌ی زیبای یکی بودن با معشوق حقیقی‌اش تمام نشود. (میبدی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۶۹۸)

پیر هرات در ادامه با استفاده از زیبایی معنوی تشبیه و زیبایی‌های لفظی سجع، تناسب و جناس با خدای خویش مناجات می‌کند. از نظر او عشق در وجود انسان، ازلی است و

روزی که خداوند خواست انسان را بیافریند، این عشق، طلب و معرفت را در وجود وی نشانده و این ویژگی تنها به انسان اختصاص یافته است و هیچ‌کدام از مخلوقات، شایستگی چنین ودیعه‌ای را نداشتند. این‌گونه است که عارف، عاشق قرب و در نهایت وصال است و همواره در تب و تاب دیدار معشوق ازلی است. وی به این صفت انسانی، افتخار می‌کند و خداوند را سپاس می‌گوید. (انصاری، ۱۳۹۳: ج ۱، ۴۸۲)

۲-۲-۲-۲ در تفسیر صفی‌علیشاه

۲-۲-۱-۲-۲ فنا و فقر

صفی‌علیشاه در ذیل آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ در بیان تفسیر عرفانی آن به بیان مراحل سیر و سلوک می‌پردازد؛ مرحله‌ای که برای رسیدن به آن لازم است عارف در کنار پیر و مرشدش قرارگیرد و با همراهی و ارشاد او طی طریق کند. وی می‌گوید: من هنوز در مقام سُکر به سر می‌برم و برای رسیدن به صحو با کمک مرشد خود می‌توانم پس از رسیدن به مقام فقر و فنا به دیدار معشوق خود دست یابم. او خطاب به راهبرش می‌گوید: ای مراد من! اگر مرا به این مقام برسانی، دعایت می‌کنم که از مقام فنا به مقام مشاهده حق برسی؛ زیرا مرحله بالاتر از فنا مشاهده حق است. صفی‌علیشاه گاهی خود را مشمول محبت یار و گاهی مشمول رنج وی می‌داند؛ با این وصف هر دو برخورد یار را دوست دارد. چون معتقد است، هر چه از دوست رسد نیکوست. او با این عبارت، صفت تسلیم و رضا در برابر معشوق را شرح می‌دهد که نهایت آن فنای مخلوق در برابر خالق است. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۷۴)

۲-۲-۳-۲ تسلیم، رضا، توکل و وصال

تسلیم، یعنی؛ خالصانه مطیع امر خداوند باشیم و به مصائب و ناملازمات زندگی اعتراضی نکنیم. «تسلیم مرتبه بالای مرتبه توکل باشد، چه در توکل، کاری که به خدای می‌گذارد، به مثبت آن است که او را وکیل می‌کند،» (طوسی، ۱۳۷۳: ۹۱)

۲-۲-۳-۱- در تفسیر خواجه عبدالله انصاری

۲-۲-۳-۱- تسلیم و رضا

این مضمون عرفانی در ذیل آیه «فَلَمَّا ذَهَبُوا...» (یوسف / ۱۵) به این گونه آمده است: روزی که فهم انسان باز شود، خواهد دید که ابتلائات و گرفتاری‌هایی که خدا برای او پیش آورده است، چه خیرهایی برای او داشته و خداوند از رهگذر آنها، آن‌چنان محبتی به او کرده که در خوشی‌ها و نعمت‌ها چنان محبتی به او نکرده است؛ به همین خاطر است که وقتی خدا پرده‌ها و حجاب‌ها را کنار می‌زند، انسان افسوس می‌خورد که ای کاش هیچ‌گاه نسبت به این ناملایمات بی‌تابی نمی‌کرد و قدر و ارزش محبت معشوق را می‌دانست. با این نگاه، عاشق واقعی هیچ اعتراضی نسبت به بلاها و سختی‌های روزگار ندارد و همواره می‌داند که تمام این سختی‌ها به صلاح او و برای به کمال رسیدنش لازم است؛ پس با تمام وجود هر آنچه را از دوست می‌رسد، نیکو می‌داند. بنابراین تمام امورش را به خداوند واگذار می‌کند و این مرحله تسلیم در عرفان است که رضایت را به دنبال دارد. (انصاری، ۱۳۹۳: ج ۱، ۴۷۱)

۲-۲-۳-۲- در تفسیر صفی‌علیشاه

الف) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...» (یوسف/۳-۱) صفی‌علیشاه در ذیل این آیات، ابتدا ماجرای گزارش جبرئیل به رسول خدا^(ص) از سرنوشت حسنین^(ع) را بیان می‌کند. وی می‌گوید: آن‌گاه که پیامبر^(ص) این موضوع را شنید، اشک از دیدگان مبارکش جاری شد. جبرئیل برای آرامش و تسلای او ماجرای چهل سال جدایی یعقوب و یوسف را بازگو کرد و گفت: غم هجران یعقوب^(ع) به حدی زیاد بود که فرشتگان به درگاه الهی ناله کردند و از خدا خواستند که این غم پایان یابد؛ اما خداوند به ایشان فرمود: در این کار، مصلحتی است که شما نمی‌دانید؛ همان‌طور که در آغاز، مصلحت آفرینش انسان را نمی‌دانستید و معترض بودید. این نوع تفسیر در حقیقت، بیان مضامین عرفانی تسلیم و رضا است. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۱)

ب) صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی آیات ۴ و ۵ این سوره از عشق، تسلیم و رضا سخن به میان می‌آورد. وی می‌گوید: اگر مثل من عاشقی، به سخنانم گوش بده و بدان که تو هم اگر مجذوب آن محبوب حقیقی شوی، می‌توانی خواب آن شاه حسن، یعنی یوسف را در وجودت عینیت بخشی تا پرتویی از انوار الهی حضرت حق در دلت ایجاد شود و خورشید و ماه و ستارگان در برابر تو سر تعظیم فرود آورند. او معتقد است: برای رسیدن به این درجه و مقام باید یوسف‌وار زندگی کرد و در برابر سختی‌های زندگی، تسلیم و راضی بود. سپس او از بی‌خوابی و ناآرامی‌اش سخن می‌گوید و اعتراف می‌کند که به خاطر دوری از معشوق، خوابی ندارد که بخواهد به دنبال تعبیر آن باشد. (همان: ۳۵۱)

ج) «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ...» (یوسف/۳۴ و ۳۵): صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی این آیه می‌گوید: یوسف، گرفتار زنجیر و زندان شد و او را در شهر گرداندند. وحی آمد که ای یوسف، غمگین نباش! تو از همین زنجیر و زندان به معراج خواهی رسید. چهره‌ات را شاد نشان بده و اعلام کن که این برای من بهتر از آن خواری و ذلت است. ما صداقت را به گوش زلیخا می‌رسانیم. چون زلیخا این را شنید، بسیار خشمگین شد و به زندان‌بان دستور داد سختگیری‌ها را بیشتر کند. تسلیم در عرفان همان توکل و رضا و دگرگون نشدن ظاهر و پایداری باطن، هنگام بلاست. در دنباله این تفسیر در حالت «جذبه» که اوج حالات عرفانی مفسر است، بیانی این‌گونه می‌بینیم: انسان سالک، همیشه دوست دارد طوق محبت معشوق برگردنش باشد و از این موضوع بسیار مسرور است و از محبوبش می‌خواهد که هر طور دوست دارد، این حلقه را بپیچاند؛ یعنی به سالکِ عاشق، سختی‌ها و مصایب گوناگون وارد کند تا او به معشوق خود نزدیک‌تر شود؛ چون او جز توجه معشوق هیچ چیز دیگری نمی‌خواهد. این مرحله جزو مراتب بالای سیر و سلوک است و از آن به رضا و توکل تعبیر می‌شود. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۹)

د) صفی‌علیشاه در پایان تفسیر عرفانی خود در آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ این سوره، نتیجه تسلیم در برابر مشیت الهی و توکل به او را وصال می‌داند. وی می‌گوید: یوسف، پدر را به

بهترین جایگاه، یعنی تخت خود، دعوت کرد. سپس پدر و برادران در مقابل یوسف سجده کردند. یوسف، خدای را سپاس گفت که بعد از آن همه سختی و رنج جدایی از پدر و تحمل چاه و زندان، سرانجام به عزت رسید و به پدر گفت: آن خواب، امروز تعبیر شد. (همان: ۳۷۴)

لازم به ذکر است در ذیل آیه ۱۰۰، هر دو مفسر، تفسیر عرفانی دارند؛ خواجه عبدالله صحبت و همنشینی با معشوق را بر تعظیم و بندگی کردن برای معشوق ترجیح می‌دهد و معتقد است کسانی که بندگی می‌کنند در بهشت مقیم می‌شوند و به پاداش محدود خود می‌رسند و کسانی که به معرفت و مصاحبت برسند، از مقربان درگاه الهی می‌شوند. صفی‌علیشاه در ذیل این آیه ابتدا به دیدار یوسف و یعقوب و حال آن دو عاشق اشاره می‌کند و سپس با یادآوری عشق پاک آن دو می‌گوید: اگر با مرشد خود همراه شوی، او می‌تواند بعد از طی مرحله فقر، تو را به وصال معشوق برساند.

۲-۳-۱- مضامین خاص در تفسیر خواجه عبدالله انصاری

۲-۳-۱-۱- دوری از تکبر

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ...» (یوسف / ۱۹) پیر طریقت در این قسمت دلیل بلاهایی را که بر یوسف رسید، خودبینی، خودستایی و خودپسندی می‌داند و انسان را از این خوی ناپسند نهی می‌کند. با توجه به اینکه یوسف از افراد برگزیده خداوند است و باید برای رسیدن به پیامبری به کمال مطلوب برسد، بنابراین اگر دچار خودبینی شده باشد، از طرف پروردگار که دوستدار وی است، دچار بلاها و مصایبی می‌شود تا به خودسازی برسد و این صفت نکوهیده از وجودش دور شود. (میبدی، ۱۳۷۱: ج ۵، ۴۳)

۲-۳-۱-۲- حجاب‌ها و تعلقات مادی

«وَقَالَ الْمَلِكُ...» (یوسف / ۴۳) در این بخش، خواجه عبدالله انصاری، زیبایی معنوی یوسف را در نظر می‌گیرد و با زبان مناجات به شرح آیات می‌پردازد. زیبایی معنوی یوسف، همان ارهاصات^۱ اوست که شامل خواب دیدن یوسف در کودکی که خورشید ماه

و یازده ستاره در برابر او سجده می‌کردند. داستان تعبیر خواب فرعون توسط یوسف از نگاه عرفا، یک فیض الهی است؛ یعنی آن علمی که پیش از مقام نبوت به وی عطا گردید و سبب نجات او شد. خواجه عبدالله از خداوند درخواست چنین فیضی را دارد که سبب نجاتش باشد. او معتقد است: ندیدن خداوند و به اسباب دنیایی دل بستن، انسان را از مسیر اصلی - که رسیدن به معبود حقیقی است - دور می‌کند؛ یعنی آدمی باید ظواهر را کنار بگذارد و معنویات را دریابد. در اینجا وی از منظر تعلیم و تربیت به تفسیر آیه پرداخته است. او در آخر با خدای خویش مناجات می‌کند و از خداوند می‌خواهد که حجاب‌ها را از برابر چشمانش بردارد و به او نور معرفت عطا کند تا بتواند سخنان درست بر زبان آورد. (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ۸۱)

۳-۳-۲- مضامین خاص در تفسیر صفی‌علیشاه

۳-۳-۲-۱- بندگی و گذشت

«قَالُوا أَيْنَكِ لَأَنْتِ...» (یوسف / ۹۰ و ۹۱) صفی‌علیشاه ابتدا این آیات را شرح می‌دهد و می‌گوید: برادران یوسف با تعجب وی را نگاه می‌کردند و با شرمندگی بسیار می‌گفتند: آیا تو یوسفی؟! حقا که بسیار صاحب جمال و لایق این منصب هستی. اما یوسف به گونه‌ای با آنها رفتار می‌کرد که گویی خود شرمنده است. او با آنها بسیار خوب برخورد و به بهترین شکل از آنها پذیرایی کرد. صفی‌علیشاه در اینجا به سیرت نیکوی یوسف علاوه بر صورت نیکویش اشاره می‌کند و آن‌گاه می‌گوید: وقتی رسول خدا^(ص) مکه را فتح کرد، مشرکان از ترس مجازات به خانه خدا پناه بردند. وقتی پیامبر از ایشان پرسید: چگونه شما را مجازات کنم؟ گفتند: تو بسیار بزرگواری و ما به بخشش تو امید داریم. پیامبر^(ص) فرمود: من همان کاری را با شما خواهم کرد که یوسف با برادرانش کرد. این نوع برخورد اخلاقی و انسانی نشان می‌دهد که فرد به بالاترین درجه کمال انسانی و به مراتب عالی سیر و سلوک دست یافته است. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۹)

سپس صفی‌علیشاه مضمون طاعت و بندگی را مطرح می‌کند؛ مرحله‌ای که انسان در جایگاه عبودیت قرار می‌گیرد و از آن طریق به درجات عالی می‌رسد. او به سالک الی‌الله می‌گوید: اگر بزرگواری به تو بخششی کند، قطعاً از او تشکر می‌کنی! پس آن کسی که هر لحظه به او محتاجی و بخشش و جودش غمی از وجودت دور می‌کند و هر اندازه به او بی‌مهری و بی‌وفایی کنی، او مهر و بخشش را از تو دور نمی‌کند، بی‌شک شایسته عبودیت است؛ هر چه می‌خواهی از او بخواه؛ شکر او را به جای آر و تسلیم محض او باش. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۵۹)

۳-۲-۲-۲-۲ رازداری و مراقبه

الف) صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی آیات ۴ و ۵ بر موضوع رازداری و اهمیت آن تأکید می‌کند. وی می‌گوید: هنگامی که یوسف در سن نه سالگی، خواب خود را برای پدر بازگو کرد و گفت: دیدم، یازده ستاره و ماه و خورشید بر بالای کوهی قرار دارند و بر من سجده می‌کنند. پدر گفت: مبادا، این خواب را برای برادرانت بازگو کنی؛ چون آنها با مکر و حسد، خود، تو را به نابودی می‌کشند. شیطان، دشمن آدم و در کمین است. همان‌گونه که خداوند تو را برای چنین خوابی برگزید، برای نبوت هم برمی‌گزیند و برادرانت نباید از این موضوع باخبر شوند. (همان: ۳۵۱)

ب) «إِذْ قَالُوا...» (یوسف/۱۰-۸): صفی‌علیشاه در تفسیر عرفانی این آیات می‌گوید: حسد برادران به یوسف که به تصمیم آنان، بر دور کردن یوسف از پدر منجر گردید، نتیجه بر ملا شدن خواب یوسف بود. وی در جذبۀ عرفانی این آیات، ضمن بیان تأکید یعقوب به یوسف که خواب خود را برای برادران بازگو نکند، به صفت رازداری اشاره می‌کند که یکی از قواعد مهم اخلاقی است. او می‌گوید: اگر راز دل بر زبان جاری شود، قطعاً بر ملا خواهد شد و دیگر راز نخواهد بود. این اشاره تفسیری، نشان از توجه مفسر به یکی از مهم‌ترین مضامین عرفانی، یعنی رازداری است که عرفا بر آن تأکید کرده‌اند. با وجود اصرار پدر، این راز بر ملا شد و برادران برای انتقام از یوسف تصمیم گرفتند او را از پدر دور کنند. گویی

این اتفاق محتوم بود؛ اما نکته اینجاست که یعقوب به یوسف می‌گوید: ای پسر! مرا فراموش نکن تا من نیز تو را از یاد نبرم و خداوند هم به بنده سالک خود می‌گوید: اگر می‌خواهی به وصال من دست یابی، مرا فراموش نکن تا تو را دریابم. (همان: ۳۵۲)

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های سیر و سلوک، مراقبه است. در تفسیر عرفانی این آیات آمده است: مقصود از اینکه بنده، خدا را فراموش نکند، این است که وی در همه حال مراقب باشد که معصیت نکند و خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خویش ببیند؛ نه اینکه فقط ذکر بگوید. هرچند کار عارف، جز ذکر گفتن نیست که اگر با توجه قلبی همراه باشد، او را به وصال معبود می‌رساند.

ج) صفی‌علیشاه با عنایت به آیه ۲۳ آنجا که در قصر، زلیخا از یوسف درخواست مراد می‌کرد، نقش مراد و راهنما را در پرهیز از خطا یاد می‌کند. یعقوب پیر که صورتش در دل یوسف نقش بسته بود، او را متوجه ساخت. وی معتقد است: باید نقش مراد و راهنما همواره در دل سالک باشد تا زمانی که خواست خطایی انجام دهد و به بیراهه رود، یاد او بیفتد و از خطا کردن پرهیزد. عارف همواره خدا را حاضر و ناظر بر خود می‌بیند و مراقب است که خطایی را مرتکب نشود. این بود برهان یوسف که او را از مقام تلوین بیرون آورد و به یقین رساند و او را از آن مهلکه نجات داد. او می‌گریخت و قفل‌های درها یکی پس از دیگری بر وی گشوده می‌شد. یعقوب استعاره از برهان و عقل است که در دل سالک نقش می‌بندد و وی همواره چهره پیر خود را در نظر دارد که مراقب اوست که مبادا مرتکب خطا و اشتباهی در مسیر سیر و سلوک شود. (همان: ۳۵۸)

د) «قالوا یا اَبَانَا... (یوسف/۹۷ - ۹۸): در ابتدای تفسیر این آیات، صفی‌علیشاه به عذرخواهی برادران از پدر و طلب عفو گناهان اشاره می‌کند و می‌گوید: آنها گفتند: پدر اگر تو از ما بگذری و برایمان دعا کنی، خدا نیز ما را می‌بخشد که البته یعقوب منتظر بود، ابتدا یوسف آنها را ببخشد، بعد دعایشان کند و از خطایشان بگذرد. وی در اینجا ذیل عنوان «اسرار» به شرح اسرار عرفانی می‌پردازد و می‌گوید: ای سالک! بدان که یعقوب همان پیر

طریقت و مرشد است که می‌تواند تو را به انوار غیبی نزدیک کند و تو را به وصال معشوق برساند. اگر تصویر او را در دل داشته باشی و دلت را از غیر خالی کنی و به تعلقات دنیایی و هواهای نفسانی بی‌توجه شوی، این پیر، تو را به مقصود می‌رساند. بدان که انوار غیبی درون دل تو پنهان است. پس مراقبه را در پیش بگیر تا حجاب‌ها از پیش چشمان تو کنار رود و انوار الهی را درک کنی. مفسر در ادامه تأکید می‌کند: پیوسته در حال مراقبه باش و به همان مسیری که پیر طریقت می‌گوید توجه کن و از نگاه‌ها و توجهاتی که تو را از مسیر حق دور می‌کند، خود را حفظ کن. آن پیر طریقت، تصویر حق است. وقتی تصویر وی در ضمیر تو نقش می‌بندد، نفسِ شرور تو آرام می‌گردد و به نفس مطمئنه تبدیل می‌شود و هواهای نفسانی، مانند برادرانی پاک برای تو می‌شوند. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۷۳)

ه) «ذَلِكَ مِنْ...» (یوسف / ۱۰۲ - ۱۰۳): صفی‌علیشاه در ذیل تفسیر عرفانی این آیات به خواب‌های یوسف و تعبیر آن اشاره می‌کند و می‌گوید: ای سالک مراقب باش که تو خود یوسف زمان هستی؛ چرا یادت نمی‌آید آن زمان که در خواب بودی و در «عالم ذر» همه موجودات بر تو سجده کردند، روح نیک‌اندیشت آن را دریافت و به تو سفارش کرد که آن را برای هوای نفست که مانند اخوان حسود هستند، بازگو نکن که ممکن است تو را در چاه ذلت بیندازند. بدان که اگر با هوای نفس همراه شوی از پیر و مراد خود دور خواهی شد. (صفی‌علیشاه، ۱۳۸۷: ۳۷۵) این در حقیقت، پیامی از عرفان عملی و سفارش به انسانی است که در مسیر سیر و سلوک قرار گرفته است؛ یعنی دور شدن از هواهای نفسانی و خواسته‌های دنیایی و فراموش نکردن عزتی که خداوند در آغاز خلقت بر او نهاد و به خاطر عظمتش ملائک در برابرش سجده کردند و پیمانی که از او در عالم ذر از انسان گرفته شد و پیر و مراد را همواره در نظر داشتن و از خطا دوری نمودن؛ آن‌گاه آخرین اشاره را این‌گونه می‌نماید که: ای انسان! چون تو خواب آغاز خلقت را فراموش کردی، خداوند قرآن را فرستاد و با بازگو کردن این قصه‌ها آن را به تو یادآوری نمود.

۳-۳-۲-۳- ریاضت و بندگی

صفی علیشاه در تفسیر آیه ۹۷ و ۹۸ می‌گوید: برادران یوسف، همان اندیشه‌های شیطانی هستند که در ذهن انسان ایجاد می‌شوند. غیر از بنیامین که همان اندیشه مثبت است، باید بقیه را از ذهن دور کرد. دل مانند یوسف و پیر طریقت همچون یعقوب است. وی معتقد است: دل، گر در ریاضت و بندگی پادشاهی کند، تا ابد با جان ارزشمند خود پادشاهی خواهد کرد. چاه و زندان برای یوسف در برابر این پادشاهی بسیار اندک است. آن ریاضت‌های بنده هم در برابر این مقامی که جان اکنون به آن رسیده است، بسیار اندک است. مفسر در اینجا با استفاده از آرایه معنوی تشبیه، مضامین عرفانی ریاضت و بندگی و اطاعت از پیر طریقت را که لازمه سیر و سلوک و رسیدن به مدارج عالی عرفانی است، را یادآوری کرده است. (همان: ۳۷۳)

۳- نتیجه‌گیری

مضامین تفسیری خواجه عبدالله انصاری، اکنون به شکل مستقل در اختیار ما نیست؛ در حالی که متن تفسیر عرفانی صفی علیشاه به صورت کامل و بی‌واسطه در دسترس است. بدیهی است چنین تفاوتی میزان اعتماد ما را به اثر دوم بیشتر می‌کند.

خواجه عبدالله از «بسم الله الرحمن الرحيم» هر سوره، از جمله سوره یوسف، تفسیر عرفانی خاصی دارد؛ در حالی که صفی علیشاه تنها ذیل «بسم الله الرحمن الرحيم» سوره فاتحه، یک تفسیر کلی عرفانی - فلسفی بیان می‌کند.

آیاتی از سوره یوسف^(ع) که تفسیر عرفانی ذیل آنها انجام شده است، در دو تفسیر یکسان نیستند. خواجه عبدالله انصاری ذیل آیات ۱۵، ۱۹، ۴۳، ۵۳، ۸۱ و ۱۰۰ تفسیر عرفانی دارد؛ اما تفسیر و تأویل عرفانی صفی علیشاه را باید در آیات ۱ تا ۵، ۸ تا ۱۰، ۱۷ و ۱۸، ۲۲ و ۲۳، ۳۴ و ۳۵، ۹۰ و ۹۱، ۹۷ و ۹۸، ۱۰۰ و ۱۰۳ مشاهده نمود. تنها وجه اشتراک، تأویل عرفانی دو مفسر در سوره یوسف، در آیه ۱۰۰ دیده می‌شود.

خواجه عبدالله انصاری اهل تسنن و پیرو مذهب حنفی بوده است؛ در حالی که صفی‌علیشاه، مذهب شیعه دارد. بدیهی است این تفاوت مذهب، در تفسیر عرفانی آیات قرآن توسط این دو عارف تأثیر گذاشته و تفاوت دیدگاه را در پی داشته است.

مضامین عرفان عملی یا همان «سیر و سلوک» در هر دو تفسیر دیده می‌شود؛ در حالی که تفسیر صفی‌علیشاه در بخش‌هایی رویکرد تبیین عرفان نظری را نیز در خود دارد. بی‌تردید دلیل این رویکرد، شکل‌گیری دوره‌ای است که در آن عرفان به فلسفه نزدیک شده است. در تفسیر سوره یوسف نیز این تفاوت محسوس است.

سبک خواجه عبدالله انصاری در بیانات عرفانی خود در تفسیر قرآن، از جمله سوره یوسف بیشتر مناجات‌گونه است و نثری مسجع و موزون دارد. وی در مناجات‌های خود به طور غیر مستقیم به مسائل اخلاقی و تربیتی نیز اشاره می‌کند. صفی‌علیشاه، با وجود منظوم بودن اثرش، چهارچوب آثار تفسیری را لحاظ کرده است. وی تفسیر سوره یوسف را با نظریه تجلی و راز آفرینش انسان آغاز می‌کند. سپس به تفسیر عادی آیات می‌پردازد، گاه در لابه‌لای این فراز و گاه در پایان آن در بخش‌هایی به نام «جذب» یا «اسرار» مضامین عرفانی را بازگو می‌کند. نگاه وی به سوره یوسف به شکل نمادین و سمبلیک است. او کل داستان را از نظر معنا، روش سیر و سلوک عملی می‌داند و معتقد است که اگر عارف می‌خواهد به وصال معشوقش برسد، باید یوسف‌وار در برابر اراده معشوق، سر تسلیم فرود آورد تا خورشید و ماه و ستارگان در برابرش تعظیم کنند. مناجات با خدا و طلب از معبود، در تفسیر صفی نیز همچون بیانات خواجه پرننگ است. او ضمن مناجات با آفریدگار، برای توفیق وصال، بهترین‌ها را از وی طلب می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. احتمال نزول چهار آیه اول آن در مدینه به نقل ابن عباس، بسیار ضعیف است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ج ۹، ص ۲۹۲)
۲. خدایی. ربوبیت. معبودیت. خدا بودن، در اصطلاح تصوف، نام مرتبه‌ای است جامع تمامی مراتب اسماء و صفات. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل لغت الوهیت)

۳. استغنا: در لغت بی‌نیاز شدن و خود را بی‌نیاز دیدن و در اصطلاح عارفان، مقامی است بس والا که هر دو جهان برابر آن اندک است و آن مقام کبریایی و بی‌نیازی است و یکی از هفت وادی عرفان است. (شهیدی، ۱۳۷۳: ج ۷، ۷۰۴)

۴. تلوین قلب به اعتقاد صوفیه، نام یکی از مقامات فقر است و آن مقام تفحص و طلب است از راه استقامت که بعضی این مقام را ناقص و بعضی کامل دانسته‌اند. (دهخدا)

۵. لفظ سُکر عبارت است از: رفع تمییز میان احکام ظاهر و باطن به سبب اختطاف نور عقل در اشعه نور ذات و صحو عبارت است از: معاودت قوت تمییز و رجوع احکام جمع و تفرقه با محلّ و مستقرّ خود. یعنی چون وجود سالک در نهایت حال به غلبه انوار ذات، فانی و مستهلک شود، حق تعالی در نشئت ثانیه، او را وجودی باقی بخشد که از لمعان انوار ذات متلاشی و مضمحل نگردد و هر وصفی که از وی فانی شده باشد اعادت کند. (کاشانی، ۱۳۹۳: ۱۳۷)

۶. به معجزات پیش از پیامبری پیامبران، ارهاص می‌گویند. (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۹۴)

کتاب‌نامه

- قرآن مجید.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۹۲). تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید. نگارش حبیب‌الله آموزگار. دو جلد، چاپ بیست و هفتم. تهران: انتشارات اقبال.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۶). پیر طریقت گفت. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- جمالی اردستانی، جمال‌الدین محمد. (۱۳۸۷). کشف الارواح. مقدمه طاهره خوشحال دستجردی، چاپ اول، اصفهان: نشر کنکاش.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). لغت‌نامه. زیر نظر دکتر محمد معین. تهران: دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). ارزش میراث صوفیه. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۷۳). شرح مثنوی. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۲. چاپ دهم. تهران: انتشارات فردوس.
- صفی‌علیشاه. (۱۳۸۷). تفسیر صفی. چاپ اول. تهران: انتشارات منوچهری.
- طوسی، احمد بن محمد بن زید. (۱۳۸۲). قصه یوسف. چاپ چهارم. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۳). اوصاف الاشراف. چاپ سوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- لاهیجی، فیاض. (۱۳۷۲). سرمایه ایمان. به کوشش صادق لاریجانی. چاپ اول. تهران: انتشارات الزهراء.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۴۲). کلمات مکنونه. تحقیق عزیزاله عطاردی. چاپ اول، تهران: انتشارات فراهانی.

- . کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۹۳) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. به کوشش دکتر جلال الدین همایی، چاپ چهاردهم، تهران: نشرهما.
- مستقیمی، مهدی (۱۳۹۴). قصه حضرت یوسف (ع) به روایت منابع اسلامی. چاپ هفتم، قم: بوستان کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۲). تفسیر نمونه. ج ۹. چاپ بیست و دوم. تهران: دارالکتب اسلامی.
- منجمی، علیرضا (۱۳۸۵). شرح تفسیر صفی علیشاه. ج ۴. چاپ اول، تهران: اباصالح.
- میبدی، ابوالفضل رشید الدین (۱۳۷۱). کشف الأسرار و عدة الأبرار. ج ۵. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- هجویری، ابوالحسن علی (۱۳۷۵). کشف المحجوب. چاپ چهارم. تهران: انتشارات طهوری.
- دادبه، اصغر (۱۳۶۷). «تجلی». به کوشش محمد کاظم بجنوردی. ج ۱۴. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. صص ۵۸۷-۵۹۴

References

- The Holy Quran
- Ansari, Khajeh Abdullah (2013) Literary and mystical interpretation of the Holy Quran. Written by Habibaullah Amoozgar. Two volumes, twenty-seventh edition. Tehran: Iqbal Publications.
- Tharwatian, Behrooz (2007) Pir Tarighat Said. Fifth Edition. Tehran: Amirkabir Publications.
- Jamali Ardestani, Jamaluddin Mohammad (1387) Discovery of souls. Introduction by Tahereh Khoshhal Dastjerdi, First Edition, Isfahan: Kankash Publishing.
- Dekhoda, Ali Akbar (1337) Dictionary of Persian Language, Under the supervision of Dr. Mohammad Moin, Tehran: University of Tehran.
- Zarrinkoob, Abdolhossein (1362) The value of Sofia heritage. Fifth Edition. Tehran: Amirkabir Publications.
- Shahidi, Seyed Jafar (1373) The City of Masnavi. First Edition. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

- Safa, Zabihollah (1990) History of Literature in Iran .C2 .The tenth edition. Tehran: Ferdows Publications.
- Safi Alisha (1387) Safi Interpretation. First Edition. Tehran: Manouchehri Publications.
- Tusi, Ahmad ibn Muhammad ibn Zayd (1382) The story of Yusuf. fourth edition. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Tusi, Khawaja Nasir al-Din (1373) Description of the nobles. Third edition. Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Islamic Guidance.
- Lahiji, Fayyaz (1372) The Capital of Faith. By the efforts of Sadegh Larijani. First Edition, Tehran, Al-Zahra Publications.
- Faiz Kashani, Mullah Mohsen (1342) The words of Maknoneh. Research by Azizullah Atardi. First Edition, Tehran: Farahani Publications.
- Kashani, Izz al-Din Mahmoud (1393) Mesbah al-Hedayeh and Muftah al-Kifaya. By the efforts of Dr. Jalaluddin Homayi, fourteenth edition, Tehran: Nashr-e-Hama.
- Direct, Mehdi (2015) The story of Yusuf the Prophet (AS) according to Islamic sources. Seventh Edition, Qom: Book Garden.
- Makarem Shirazi, Nasser (2003) Sample Interpretation .C9 .Twenty-second edition. Tehran: Islamic Library.
- Monjemi, Alireza (2006) Description of Safi Alisha's commentary. A 4. First Edition, Tehran: Abasaleh.
- Meybodi, Abu al-Fadl Rashid al-Din (1371) Discovering the secrets and the number of secrets. C 5. Fifth Edition. Tehran: Amir Kabir Publications.
- Hojviri, Abolhassan Ali (1375) Kashf al-Mahjoub. fourth edition. Tehran: Tahoori Publications.
- Dadbeh, Asghar (1367) Article "Manifestation". Tehran: Center of the Great Islamic Encyclopedia by the efforts of Mohammad Kazem Mousavibojnourdi. A14. Pp.587-594.